

تصویر ترامپ چیست؟

نویسنده: دورک زبونیان

مترجم: بریر بوجار

احزاب دست راستی (راستهای افراطی) باهم قرار گذاشته اند تا در آینده نزدیک اروپا را تسخیر کنند، ترامپ علی رغم انواع اتهاماتش همچنان در نظرسنجی ها جلو است و می تواند بار دیگر رئیس جمهور شود. نتایج انتخابات هلند و آرژانتین نیز نشان داد که تصویر ترامپ تکثیر شده است. مقاله حاضر در سال ۲۰۱۷ نوشته شده است اما می تواند ابعاد اکنون را نیز ترسیم کند. ح.ت

انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری ایالات متحده نه تنها موجب هراس برخی دولت‌ها و برانگیختن ظن و بدگمانی اهالی سیاست شد، بلکه در خلوت نیز اشک بسیاری را از شدت خشم درآورد. کسانی که بهت و ترس‌شان از این نتیجه بید و دور از ذهن کفایت می‌کرد تا آن را به کودکان خود نیز سرایت دهند و فردای روز انتخابات با لکنت بگویند «می‌ترسم!». البته ملاحظات دیگری نیز باید در پی این رویداد و نسبت به عواقب مبهم آن در نظر گرفته شوند که شامل تصویر ترامپ و گسترش انبوه آن در محیط زندگی‌مان، چه در حیطه‌ی سیاسی و شخصی و چه در درون و بیرون از ما، می‌شود. گذار «ترامپ برای ریاست جمهوری» به «رئیس جمهور ترامپ» از پیش شوک و تأثیرش را بر هالیوود به عنوان سیستم غالب نشر اطلاعات و بر شبکه‌های اجتماعی که ناقل انواع و اقسام فرم‌های صوتی و تصویری‌اند گذاشته بود (مانند گسترش ویدیوهایی گیف که به صورت پیوسته به جریان می‌افتند و تصویر را مو به مو و بی‌وقفه تکرار می‌کنند). در میان بازیگران از مریل استریپ تا متیو مک کاناهی و در بین کارگردانان مستند و داستانی از فردریک وایزمن تا جرج کلونی و همچنین در میان تهیه‌کنندگان، همگی در مصاحبه‌های‌شان پس از ۸ نوامبر ۲۰۱۶ عنوان می‌کردند که خطر مهلک بالقوه‌ای پس از این نتیجه‌ی انتخاباتی، سینمای آمریکا را بسیار جدی‌تر از وارد شدن صدمه به صنعت آن تهدید خواهد کرد و آن گفتمان رئیس‌جمهور جدیدی است که با محوریت بهره‌برداری حساب‌شده از ترس و وحشت، وضعیت ملی و بین‌المللی جدیدی را ایجاد خواهد کرد و هالیوود را متعاقباً به عنوان دستگاه عظیم رویاسازی با وضعیت مبهم و نامشخصی مواجه خواهد کرد.

این انتخابات را بسیاری از رسانه‌های اصلی و خصوصاً شبکه‌های اطلاع‌رسانی به شکل بی‌سابقه‌ای پوشش دادند. اقرار شبکه‌هایی چون سی‌ان‌ان و فوکس نیوز، در نحوه‌ی مواجهه و پرداختن به فیگور ترامپ از ژوئن ۲۰۱۵ در هنگام اعلام نامزدی‌اش تا پیروزی او در پاییز ۲۰۱۶، قابل توجه است؛ صرف مخارج هنگفت با توجه به شخصیت ترامپ و تبیین برنامه‌هایش، بخش سخنان عامیانه و سخیف او در جریان مناظرات و مصاحبه‌های مزین به فحاشی که حتی در مونتاز مجدد نیز حذف نمی‌شدند و ... گویی همه چیز، حتی نمایشی کردن^۱ اخبار و اطلاعات، به «شومن - ترامپ» اختصاص داده شده بود تا چشم همگان به او روشن شود و او صدایش را به همه‌جا و به همه‌کس برساند. افراط در جریان تصاویر رسانه‌ای، رفتار و وضعیت بدن ترامپ را مبدل به جریانی غالب کرده بود؛ مانند حرکات لبه‌ای نیمه باز او هنگام تلفظ **Wrong!**، ادای پرکش و قوس **Law and order**، ژست دست‌هایش برای تقلید تمسخرآمیز یک خبرنگار معلول، فراهم کردن فرصت برای به‌رخ کشیدن اندازه آلتش و اینکه معیار اندازه‌گیری آن درخت است یا انگشت و یا رنگ بلوند موهایش به شکل انحنایی طلایی‌رنگ و بی‌مانند که او را بلافاصله قابل شناسایی می‌کند. آرایشی که، درست برخلاف سیبیل چاپلین که توسط هیتلر دزدیده شده بود و آندره بازن نیز در مقاله‌ای درباره‌ی فیلم دیکتاتور به آن اشاره می‌کند، تنها به سرقتی هستی‌شناسانه می‌ماند؛ ترامپ به هیچ کس جز خودش شبیه نیست.

استراتژی ارتباطات شبکه‌ای در اینترنت نیز سیاست بیش‌دیداری^۲ کاندیدای جمهوری‌خواه را در دستور کار خود قرار دادند که برای هیچ سیاستمداری تا پیش از آن سابقه نداشت. البته باراک اوباما سیاست استفاده از صفحه‌ی نمایش را در کمپین انتخاباتی‌اش در سال ۲۰۰۸ و با تمرکز در فضای یوتیوب و با بازنمایی «خود-بدن» بلند و کشیده و خوشتیپ و سرزنده‌اش، و با شعار آرام و قدرتمند **Yes We Can** احیا کرده بود و حداقل در دو منظر، موجب محقق شدن

¹ spectacularisation

² hypervisibility

تأثیرات مطلوب و مورد نظر شده بود؛ از طرفی افکار عمومی به امکان ریاست جمهوری یک آفریقایی-آمریکایی عادت داده شده بود و از طرف دیگر حدود و ثغور تعدی با حضور فردی تقریباً ضد سیستم در کاخ سفید حفظ شده بود. اجرایی شدن این دو عامل برای رسیدن به کارکردی فراتر در تناظر با مفهومی است که میشل فوکو در اواسط سال‌های ۱۹۷۰ از آن به عنوان «اروتیک سازی قدرت»³ نام می‌برد. مفهومی که عمیقاً مرتبط با این پرسش اساسی است: «چگونگی دوست داشتن قدرت؟». پرسشی نه برای آزمودن اراده‌ی معطوف به قدرت، بلکه مترصد تحلیل مکانیسمی که به وسیله‌ی آن، کسانی که قدرت دارند و یا در آرزوی تصاحب قدرت‌اند را دوست می‌داریم. فوکو نشان می‌دهد که سلطنت با تمام شکوه و جلال و آیین‌هایش، دست اندرکار اروتیک سازی بدن پادشاه به شیوه‌ای بغایت قاعده‌مند بوده است. البته این گرایش به مرور در پرده‌ای از ابهام قرار می‌گیرد و از وضوح پیشین‌اش کاسته می‌شود و جای خود را به این پرسش می‌دهد: چگونگی دوست داشتن بدن لیونید برژنف یا ریچارد نیکسون یا...؟ این پرسشی است که فوکو از خود می‌پرسد و در یک بازه‌ی زمانی مشابه، فرآیند مشابهی را در باز-اروتیک سازی قدرت⁴ در آمریکا با جان اف کندی و با ژیسکار دستن در فرانسه شناسایی می‌کند. فوکو می‌نویسد: «ژیسکار دستن مشخصاً بخشی از مبارزات انتخاباتی‌اش را نه تنها بر اساس ظاهر فیزیکی‌اش، بلکه همچنین به واسطه‌ی اروتیک‌سازی پرسوناژش انجام داده است» (۱).

با اینکه دونالد ترامپ واقعا به نوبه‌ی خود هیبت فیزیکی مطلوبی از خود نساخته است، اما به این معنا نیست که کمپین انتخاباتی او خود را وقف ایجاد توان‌هاله‌ای جنسی و ضرورت بازگشت این عنصر مطلوب نکند. ترامپ در صفحه فیسبوک و توئیترش که در آن زمان به ترتیب ۲۲ میلیون «دوست» و ۲۷ میلیون «مشترک» داشت، تصویری از خود تکثیر می‌کند که با انواع و اقسام شیوه‌های دیداری و شنیداری پیوند خورده است. بخش عمده‌ای از این تصاویر در میان تلاش برای ایجاد مرزبندی مشخص با دشمنان سیاسی همه‌جانبه‌ی ترامپ و ساختن شخصیتی خیرخواه، که سخنگوی محرومان و بی‌سهمان⁵ آمریکایی است، در نوسان است. به عنوان نمونه در یکی از کلیپ‌های کمپین ترامپ در دوران رقابت‌های درون حزبی که مدت‌ش کمتر از دو دقیقه است، ترامپ را در حال تسخیر مخالفین جمهوری خواهش می‌بینیم؛ او با حمله به خصوصیات شخصی رقبایش، مارکو روبریو سناتور فلوریدا را مارکو کوچولو (Little Marco) و تد کروز سناتور تگزاس را دروغگو (Lyin Ted) خطاب می‌کند. نمونه‌ی قابل توجه دیگر، صحنه‌های متوالی کوتاهی است که با تلفیق نما و نمای معکوس، ترامپ و جمعیت بینام و نشانی را به تصویر می‌کشند که به صورت انبوه برای استقبال از او در میتینگ‌های انتخاباتی‌اش گردآمده‌اند، و مانند خصیصه‌ی میزاسنستی پروپاگاندای رژیم‌های استبدادی، موجب ایجاد تاثیر آمیختگی در میان این غول املاک و مستغلات و اقشار مختلف اجتماعی می‌شوند که از اساس با این میلیارد نیویورکی در تعارضی تقلیل‌ناپذیر بسر می‌برند. همچنین باید به ویدیوهای ساده‌تر و به مدت پنج تا ده ثانیه اشاره کرد که ترامپ در آنها شعار خود را تکرار می‌کند: **Make America Great Again**. ویدیوهای در قاب ثابت و با دوربین تلفن همراه در حالیکه او در دفترش در برج ترامپ و یا در هواپیماست و شعارش را در هر شرایطی، حتی در حین جابجایی و با پایین‌ترین کیفیت صوتی و تصویری تکرار می‌کند. بنابراین، نوعی از تناسب و تناظر، که مارشال مک‌لوهان نیز در زمان خود به آن اشاره می‌کند، در میان قالب این محتویات و پیام سیاسی ابتدایی آنها و تکنولوژی‌هایی که انتقال پیام را ممکن می‌کنند به وجود می‌آید. از این رو، اختصار و تمرکز بر کف تعاریف در تولید مینیمال این ویدیوها در ورای شیوه‌های مرسوم و مشخص کمپین‌های تبلیغاتی، موجب دسترسی میلیونها نفر در کوتاه‌ترین زمان و به آسان‌ترین شکل ممکن از طریق امکانات شبکه‌های اجتماعی می‌شود.

فقر ارادی

محدودیت استفاده از ۱۴۰ کارکتر در توئیتر، ترامپ را به عنوان توئیتربازی پیشکسوت به یافتن مشابهی تصویری سوق می‌دهد. چرا که برای دسترسی داشتن کامل و جلب توجه مطلوب به محتویات ویدیویی ضروری است تا زمان‌شان کوتاه باشد و همزمان در مقیاسی وسیع منتشر شوند. خصوصیتی که دستاورد ممتاز آن، محدود کردن تحلیل انتقادی مواد و مصالح صوتی و تصویری این ویدیوهاست. فقر یک گفتمان سیاسی و بازنمایی آن، به چنگ آوردن زنجیره‌وار افراد در میان انبوه عامه‌ی مردم و ایجاد اغما و بیهوشی در روح و روان طرفداران ترامپ درست همانند مخالفانش، عوامل سه‌گانه‌ای هستند که ویژگی گفتار و فیگور ترامپ از زمان کاندیداتوری تا ریاست جمهوری‌اش را برجسته می‌کنند و یکنواختی بنیادین و ساختاری آن را تشکیل می‌دهند. مثلاً در میان مخالفان او کیست که از دایره‌ی لغات به‌شدت محدود او، که البته کارایی غیر قابل انکاری دارد، متعجب نشده باشد؟ اما چگونه از دل یک فقر تصویری و کلامی قدرت یک سیاستمدار بیرون می‌آید؟ نگاهی تاریخی در پاسخ به این پرسش بیفایده نخواهد بود. ویکتور کلوپنر در مقاله‌ی «زبان رایش سوم» به درستی همین پرسش

³ erotisation du pouvoir

⁴ re-erotisation du pouvoir

⁵ Sans-part [مفهومی که نویسنده از رانسیر وام گرفته است]

را مطرح می‌کند و در ذیل آن به خصوصیات پروپاگاندای نازی می‌پردازد. کلومپر نشان می‌دهد که نازیسم چگونه از طریق عبارات کلامی جدا افتاده و ایزوله، به وسیله‌ی اصطلاحات و ترویج امرانه اشکال نحوی و دستوری و با شیوه‌های مکانیکی و ناخودآگاه در ابعاد میلیونی در گوشت و خون بسیاری رسوخ می‌کند. ریشه‌ی کلمه‌ی «ایزوله» به معنای افلاس و فقر است و کلومپر نشان می‌دهد که چرا زبان رایش سوم ایزوله، فقیر و مفلوک (*misérable*) است. فقری که ابدا به معنای ارزش‌دوری نیست، چرا که با پرسشی اساسی و مسئله‌ای ساختاری مواجه‌ایم. کلومپر می‌نویسد: «فقر، فقری مبنایی است، گویی که رایش سوم در تمنای فقر و فلاکت بوده است [...] و تکرار ابدی⁶ چرخه‌ی عباراتش موجب پیدایش «مونوتونی» است که باید در این جا به معنای تحت‌اللفظی‌اش در نظر گرفته شود». تکراری که محتویات آن به تدریج به درجه‌ای از اشباع می‌رسد که حتی در روح و روان کسانی که دعوی مخالفت با آن را دارند نیز رسوخ می‌کند. در نتیجه با گفتمانی مملو از «نطق⁷، اخطار⁸، تهییج⁹ مواجه‌ایم که در خور «آشوبگری شارلاتان» است که بیشتر به آنچه تماشاگران می‌خواهند بشنوند معطوف می‌شود تا تفکری که بخواهد نظام بدبهیات آنان [تماشاگران] را جابجا کند (زیرا برای نظامی که تنها یک سپر برای محافظت از گسترش ارزش‌هایش دارد، دیری است که زمان تن به تغییر دادن سپری شده است) (۲).

از این رو، تناقضی در زبان جاحوش می‌کند، چرا که «به همان میزان که [زبان] در اوج قدرت است فقیر است، و درست به واسطه‌ی فقرش در اوج قدرت است» (۳). ژیل دلوز در بخشی از کتاب - تصویر زمان که به هیتلر و فیلم هانس یورگن سیبربرگ اختصاص دارد دلایل مشابهی را [با کلمپر] برمی‌شمرد که می‌توانند رابطه‌ی انتقادی با تصویر دونالد ترامپ را دوباره احیا کنند، البته اگر ضرورت خدشه وارد کردن به این تصویر و به ابعاد گسترده‌اش در تجربه‌ی زیستی‌مان را احساس کرده باشیم. دلوز در پایان متنش در تحلیل سیبربرگ، به نقش اطلاعات در مبارزه با هیتلر می‌پردازد و با اشاره به نظریه این سینماگر آلمانی، که با مواضع کلمپر در محکوم کردن دستگاه پروپاگاندای نازی قرابت دارد می‌نویسد: هر شکلی از اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی، هرچه که باشد، برای پیروزی بر هیتلر کافی نیست و ما بیهوده مستندات و مدارک را آشکار می‌کنیم و به تمامی شواهد گوش می‌دهیم. زیرا چیزی که به اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی در روزنامه، رادیو و یا تلویزیون نهایت توان و قدرت خود را می‌دهد، پوچی و بیهودگی ذاتی آن است. اطلاع‌رسانی در بیهودگی خود است که توان به کرسی نشاندن قدرتش را دارد. قدرت و توانی که در عین بیفایده بودن به همان اندازه خطرناک می‌شود (۴).

اگر تصویر ترامپ در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی همچنان فقیر، مونوتون و به همین سبب «در اوج قدرت» باقی مانده، شیوه‌ی پردازش تلویزیونی ترامپ نیز که در این شبکه‌ها به شکل پیوسته منتشر می‌شود، به همان اندازه معیوب و «پوچ» است و کمترین خطری برای او ندارد. به عنوان مثال، با وجود صفحات ویژه‌ی مطبوعاتی درباره‌ی کمپین ترامپ، خصوصا در واشنگتن پست و با وجود گزارش‌های تلویزیونی در مورد اظهارات جنجالی و نژاد پرستانه او در دزد خواندن مکزیکی‌ها و یا نفرت اسلام از آمریکا، کاملا مشخص است که هیچ یک کار چندانی از پیش نبرده‌اند. گویی هیچ قسمی از اطلاع‌رسانی نتوانسته تا بر حضور رسانه‌ای ترامپ چیره شود و او در افراطی‌گری‌هایش همچنان گزندناپذیر باقی مانده است.

اما دلوز وظیفه‌ای را به هنر تصاویر محول می‌کند که ما می‌توانیم آن را در چشم‌انداز غلبه بر ترامپ اتخاذ کنیم (درست همانگونه که سیبربرگ در دهه‌ی ۱۹۷۰ می‌کوشید تا «بر هیتلر غلبه کند»): «فراروی از اطلاع‌رسانی» به جای صرف افشاگری معایب و نواقص؛ «بازگرداندن تصویر» به جای منحرف کردن آن بر طبق شیوه‌های متعارف پارودی (۵).

بی‌تردید این وظیفه در مورد ترامپ، به تناسب فیگور فرار و متنوع او، دشوارتر خواهد بود. چرا که او در طول سال‌ها در بسیاری از صحنه‌های نمایشی ظاهر شده است: مصاحبه‌های تلویزیونی در اوایل دهه‌ی هشتاد به عنوان تاجری با ثروت بی‌انتها، تبلیغات پیتزا هات در سال ۱۹۹۵ به همراه همسر سابقش ایوانا برای معرفی پیتزایی با دو لایه پنیر، تبلیغ مک‌دونالد در سال ۲۰۰۲ با تاکید بر شباهت ریخت اخم‌هایش به نشان تجاری این کمپانی، حضور مختصر در سینما (در فیلم سلبریتی وودی آلن در سال ۱۹۹۸ و یا *Zoolander* بن استیلر در سال ۲۰۰۱)، حضور در برنامه‌های سیتکام مانند *The Fresh Prince of Bel-Air* به همراه ویل اسمیت در سال ۱۹۹۶، حضور در فیلم‌های نیمه‌اروتیک پلی بوی

⁶ *L'éternelle répétition*

⁷ harangue

⁸ sommation

⁹ galvanisation

match (Playboy Video Centerfold: Playmate Bal Twins) (۲۰۰۰)، حضور در مهمترین مسابقات match کشتی کج در سال ۲۰۰۷) match همچنین اصطلاحی برای مبارزه‌ی میان میلیاردرهاست که در این مورد خاص به نبرد ترامپ و ونس مک ماهون اشاره دارد، برگزاری کنکور دختر شایسته جهان در طول ۲۰ سال تا سال ۲۰۱۵، تهیه‌کننده و برگزار کننده رئالیتی شو The Apprentice در سال ۲۰۰۴ و The Celebrity Apprentice در سال ۲۰۰۸).

ترامپ پیش از ریاست‌جمهوری‌اش بیشتر در آمریکا در معرض توجه قرار داشته و به لطف مجموعه‌ی متنوعی از تصاویر، که به او شخصیتی هزار چهره داده‌اند و هیچ یک دیگری را نقض نمی‌کنند، به تکه‌ای جدایی‌ناپذیر در روح و روان آمریکایی‌ها بدل شده است. وانگهی، نارسسیسم شدید او نیز مانع از آن می‌شود که با وجود تمامی دگرگونی‌ها و تغییرات به سمت استقرار در وضعیتی ثابت سوق پیدا کند. اما بواقع رسالت این پرسوناژ در چیست؟ جیم هوبرمن منتقد بزرگ سینمای آمریکا تاکید می‌کند که ترامپ چیزی بیش از یک ستاره و سلبریتی است، درست همانند رونالد ریگان که در سال ۱۹۸۰ توانسته بوده پس از دوران بازیگری در سینما به عنوان چهلمین رییس‌جمهور آمریکا برسد. ترامپ در اظهارات بشدت حساب شده‌اش همواره به این نکته اشاره کرده است که رونالد ریگان منبع الهامی غنی برای اوست و شعار آمریکا را دوباره بزرگ کنیم نیز از گفته‌های ریگان نشات می‌گیرد. عبارت نظم و قانون (*Law and Order*) نیز که ترامپ آن را بدون توقف در طول کمپین‌هایش تکرار می‌کرد، عنوان فیلمی از ناتان جوران است که ریگان در آن نقش کلانتر را بازی می‌کند. البته ریگان باوری سفت و سخت به ابعاد امپریالیستی رویای آمریکایی داشت که توسط هالیوود سمت و سو می‌گرفت، حال آنکه سلبریتی بودن برای ترامپ متأثر از حضور تلویزیونی بی‌قید و بند و به هدف فتح و رسیدن به سطوح بین‌المللی است. به همین دلیل است که «*America First*» تنها یک شعار سیاسی و دغدغهای مشترک با نژادپرستان سفیدپوست نیست، بلکه به قلمرویی اساسی اشاره دارد که ترامپ به عنوان بازیگر نمایش می‌کوشد به هر هزینه‌ای و به مدد تمام موفقیت‌های چشمگیر و شکست‌های دردناکش آن را اشغال کند.

تو اخراجی!

دو شوی تلویزیونی *The Apprentice* و *The Celebrity Apprentice* به خوبی این وضعیت و سیاست تصویری را نمایندگی می‌کنند؛ موفقیتی خیره‌کننده در طول بیست سال و با بیش از بیست میلیون تماشاگر برای هر قسمت. اما دلخوری تهیه‌کننده‌ی این برنامه‌ها از ناکامی در دریافت جایزه‌ی امی (اسکار تلویزیون) به حدی بود که او نتوانست احساس خود را پنهان کند و در توییتش نوشت که جوایز امی بخشی از یک مسابقه جعلی و مراسمی چرند برای تماشا کردن است. موضوع *The Apprentice* [کارآموز] تلاش عده‌ای برای بدست آوردن شغل در شرکت ترامپ است. *The Celebrity Apprentice* هم با حضور چشمگیر افراد سرشناس آمریکایی و شرکت تعداد کمتری از استارهای بین‌المللی و سلبریتی‌های مورد علاقه طبقات محروم (*seconde zone*) اجرا می‌شد. شرکت‌کنندگان بر سر پولی که توسط گروه خانوادگی ترامپ جفت و جور شده بود با هم رقابت می‌کردند تا در صورت پیروزی مطابق میل‌شان کار و کاسبی راه بیاندازند. ترامپ هم روی میلی از چرم قرمز و پشت میز بزرگی می‌نشست و با ایجاد حالت تعلیق، نام فرد حذف شده از مرحله بعدی برنامه را با ادای این جمله به عنوان حکم نهایی بررسی‌هایش در پایان مصاحبه استخدام اعلام می‌کرد: تو اخراجی! (*You'rel Fired*) جمله قضاری است که در میزانشنی غرق در سکوت که تسلط ترامپ بر شرکت‌کنندگان را تقویت می‌کند، چهره‌ی مقهور کاندیدای اخراجی را دنبال می‌کند. این برنامه در فهم روشی که ترامپ در دوران ریاست‌جمهوری‌اش در اعمال قدرت اتخاذ می‌کند قابل ملاحظه خواهد بود. چرا که تداومی ناپیدا در میان فرآیندهای ارتباطی¹⁰ در برنامه‌ی *The Apprentice* و آشکال ظهور رییس‌جمهور جدید آمریکا وجود دارد که در میان کادر مشخص ریالیته‌ی شو و روزمرگی کنش سیاسی امتزاج ایجاد می‌کند. تداخلی که مخالفانش را به همان سیاق میخکوب می‌کند که هوادارانش را به هیجان می‌آورد. اما این تداوم به چه معناست؟ این تداوم در گام نخست بر محتوای متقابل پافشاری می‌کند. مثلا وقتی ترامپ در میتینگ‌های متعدد انتخاباتی‌اش در زمستان ۲۰۱۵ بارها گرم شدن زمین را انکار می‌کند و مدام می‌گوید که «اطرافتان رو ببینید! داره برف میاد، برای چی شیطون دوباره از گرمایش زمین حرف می‌زنه؟»، این دقیقا همان عبارتی است که این تاجر در همان سال و در فصل پایانی *The Celebrity Apprentice* در حالی که در سرمای شدید و در قلب منهن، تک و تنها در برابر فلهای از سلبریتی‌های گوش بفرمان ایستاده و از آنها می‌پرسد که آیا هنوز به افزایش دمای زمین باور دارند یا نه؟ اما آنچه یکبار در قالب تله-ریالیته‌ی و با لحنی کمیک گفته شده و همه را با این شوخی مجعول در مورد آب و هوا به خنده انداخته، بار دیگر به صورت کاملاً دراماتیک در گفتمان انتخاباتی ترامپ تکرار می‌شود و او دلیل اصلی واقعیت جعلی گرم‌شدن زمین را، بدون هیچ کم و کاستی ناشی از توطئه‌ی چینی‌ها علیه آمریکا می‌داند. به عبارتی، ترامپ معادله‌ی

¹⁰ communication

مارکس را وارونه می‌کند؛ با ترامپ به نظر می‌رسد که تاریخ ابتدا بصورت کم‌دی (در تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی) و سپس بصورت تراژدی و با مبدل شدن ترامپ به یکی از قدرتمندترین انسانهای کره زمین تکرار شده است.

تداوم صوتی و تصویری در میان مجموعه‌ی **The Apprentice** و تصویر ترامپ در مقام رییس جمهور، همچنان بصورت قابل ملاحظه‌ای در بستر مصاحبه‌های تلویزیونی او با شبکه‌های بزرگ اطلاع‌رسانی آمریکایی محسوس است. ترامپ بر خلاف سلف خویش (اوباما) هیچ گاه در سالن مطبوعاتی کاخ سفید مصاحبه نکرد و این کار را به شن اسپیسر، سخنگوی عجیب و غریب کاخ سفید واگذار می‌کرد و خود ترجیح می‌داد روبروی ژورنالیست‌ها در فضای نیمه‌تاریک و درون سالی اختصاصی با رنگ‌های گرم و در فضای تاریک و روشنی¹¹ بنشیند تا آسودگی و محیط کروماتیک برجش را در هنگام ادای سخنانش در برنامه‌ی **The Apprentice** تداعی کند. بداعت بنیادین تصویر رئیس جمهور در راستای گسترش جامعه‌های نمایشی است که تصویر او را در ابعادی وسیع به خانه‌ی آمریکایی‌ها آورده است. گویی که پروتکل‌های سیاسی نیز دیگر کاربرد چندانی ندارند و از این پس در ذیل مجموعه‌ای از بازنمایی‌های تلویزیونی از پیش موجود قرار گرفته‌اند که با وجود رسیدن ترامپ به بالاترین مقام کشور، همچنان به همان سیاق سابق باقی‌مانده‌اند. این یکی از گسست‌های بزرگی است که متأثر از ریاست‌جمهوری ترامپ است. البته نه گسست با شخصیت نمایشی سابق او که کماکان نیز به طور پیوسته ادامه دارد که حتی تا تصمیم‌گیری‌های بحث برانگیز سیاسی او نیز کشیده می‌شود. مانند هنگامی که سالی بیتس، وزیر دادگستری اوباما که در جریان انتقال قدرت به دولت ترامپ همچنان مسئولیت‌اش را برعهده داشت، از دستور اجرایی منع ورود شهروندان هفت کشور مسلمان به آمریکا سرپیچی می‌کند و رئیس جمهور جدید، همانند آنچه بارها در جریان فصل‌های مختلف مجموعه‌ی **The Apprentice** انجام داده بود، او را از سمتش عزل می‌کند. ماجرای که نیوت گینگریچ جمهوری‌خواه و محافظه کار و یکی از پشتیبانان سیاسی پر و پا قرص ترامپ درباره آن در توئیتر می‌نویسد: «ترامپ که سالها «تو اخراجی!» را تمرین می‌کرد، امروز آن را برای وزیر دادگستری که جرأت به چالش کشیدنش را داشت عملی کرد. تبریک!».

پورنوگرافی ترامپ

چگونه می‌توان جمله‌ای مانند «تو اخراجی!» را که از یک برنامه‌ی تلویزیونی می‌آید، یا هر جمله‌ی دیگری از این دست را که تبدیل به موضوعی مهم در عالم سیاست و یا در فضای کار می‌شود و بسیاری باید آن را به شکل بغرنجی در زندگی واقعی‌شان تجربه کنند، تحلیل کرد؟ (بخش عمده‌ای از طبقه‌ی متوسط آمریکا در سال ۲۰۰۸ بحران اقتصادی شدید و افول بخش صنعت را تجربه می‌کردند). ترویج و کاربرد عام این عبارت در بین اقشاری که از آن آسیب دیده‌اند، نشانگر خشونت‌ی پذیرفته‌شده است. تا آن جا که بیشتر آرای ترامپ را همین اقشار بی‌پشتوانه و ساکنان مناطق دور از شهرهای بزرگ و قربانیان بحران سیستماتیک کاپیتالیسم تشکیل می‌دهند. برای تشریح دلایل این پذیرش و فهم چگونگی این خشونت که به قول کلمپر با گوشت و خون افراد زیادی عجین شده، لازم است تا به تأثیرات و پیامدهای این عبارت و همچنین رفتارهای دیگر ترامپ که توسط دوربین‌ها ضبط و به واسطه شبکه‌های اجتماعی تکثیر شده‌اند اشاره کرد. این رفتارها مشخصاً متمرکز بر رابطه‌ای است که او با جنس مخالف برقرار می‌کند و در تلقی او از قدرت و چگونگی اعمال آن متبلور می‌شود. مثال مشخص، ویدیوی معروف به گفتگو در رختکن¹² است که مربوط به مصاحبه‌ی ترامپ در سال ۲۰۰۵ در سوپ اپرای معروف **Days of our lives** با بیلی بوش یکی از سازندگان برنامه **Access Hollywood** است. در این ویدیو، که یک ماه پیش از انتخابات توسط واشنگتن پست روی اینترنت قرار می‌گیرد، مکالمه آنها با صدای کاملاً واضح و توسط میکروفون یقه‌ای شنیده می‌شود، در حالیکه دوربین از فاصله‌ای دورتر ورود اتوبوس آنها به محل استقرارشان را دنبال می‌کند. این جدایی میان تصویر و گفتگو، اهمیت آنچه در خارج از قاب شنیده می‌شود را افزایش می‌دهد؛ یعنی همان استراتژی اغواگری دونالد ترامپ که اقرار می‌کند مانند آهنربا زن‌ها را به خود جذب می‌کند و آنها را از فرج‌شان به سوی خودش می‌کشد و آنها نیز می‌گذارند تا کارش را بکنند، چون که او یک استار است. ماجرای که بی شک یکی از مظاهر چیزی است که پالین کل در دهه ۷۰ فاشیسم جنسی می‌نامید و به او مجال ردیابی نشانه‌های مردسالاری¹³ بر پرده‌های نمایش را می‌داد (۶)، که به شیوه‌ای اشاره دارد که ترامپ به واسطه‌ی آن قدرت را جنسی می‌کند و همچنین از قدرت برای ارضای جنسی خود نیز بهره می‌برد.

¹¹ clair-obscur

¹² locker room talk

¹³ machisme

در اینجا دیگر مسئله‌ی زیبایی و آراستگی فیزیکی مطرح نیست، مانند آنچه در مورد جان اف کندی رایج بود بی‌آنکه لافش را بزند و یا در برابر جمع از آناتومی‌اش بگوید. بلکه ما بیشتر در عرصه‌ی پورنوگرافیک هستیم که دیگر محدود به ژانر فیلمی خرده‌بورژوازی نیست که مصرفش امروزه فراگیر شده است. ما از این پس، بر روی «صحنه‌ی پورنوگرافیک» بسر می‌بریم که در عین حال، نمایانگر مفهومی از قدرت است که در زمانه‌ی ما پذیرفته شده و نشان می‌دهد چگونه چیزی اساساً غیرقابل قبول، نهایتاً مورد پذیرش قرار می‌گیرد و تحمل می‌شود. ژاک رانسیر در مقاله‌ی ای با اشاره به فیلم تصادف دیوید کراننبرگ عبارتی را پیشنهاد می‌کند که بخوبی می‌تواند وضعیت این صحنه را به مثابه برخوردی میان بازی‌های میل در درون صنعتی هنجارین شده با روابط ضمنی میان فرد در درون اقتصاد فراگیر کار توصیف کند. رانسیر می‌نویسد: «مشخصه‌ی صحنه‌ی پورنوگرافیک فرض و پیش‌انگاشتی است که فردی بر دیگری اعمال می‌کند و دیگری نیز اعمال آن را آرزو می‌کند. پورنوگرافیک به شیوه خود نشانگر گونه‌ای لیبرال از قراردادی اجتماعی است و به همین دلیل است که امپراتوری دیداری‌اش را با ریتم نئولیبرالیستی مرضی‌الطرفینی گسترش داده است» (۷). ترامپ از پیش می‌انگارد که زنان آرزو دارند تا جذب آلت او شوند، چون او قدرت دارد و از پیش می‌انگارد که کاپیتالیسم بهترین سیستمی است که می‌تواند وجود داشته باشد و بدون توجه به ابعاد ظالمانه‌ی کاپیتالیسم، نمایشی تلویزیونی را بر اساس یکی از همان عبارات ظالمانه‌ی سرمایه‌داری ترتیب می‌دهد. به این ترتیب عبارت تو اخراجی! که از بدن فربه ترامپ بیرون می‌آید کمتر از فاشیسم جنسی، پورنوگرافیک نخواهد بود، هر چند که می‌دانیم زنان بسیاری قربانی و شاهد آزار جنسی این تاجر بوده‌اند (همچون جسیکا درک از بازیگران صنعت پورنوگرافی). با بسط استدلال رانسیر منظری فراگیرتر از چگونگی اعمال خشونت بر دیگری، که حتی از جانب خود او نیز پذیرفته شده، نمایان می‌شود. نظیر وضعیت مشابه قربانیانی که بسیاری از آنها از رای‌دهندگان به ترامپ هستند و ترامپ هم آنان را در موارد بسیاری مردم فراموش شده می‌نامد. این شکل از قدرت دیگر تنها به طریق هرمی و سلسله‌مراتبی اعمال نمی‌شود و دیکتاتوری نیز دیگر الگویی از اقتدار غایی نخواهد بود. بلکه قدرت توسط هرکسی می‌تواند دوست داشته شود، به این امید که آن را در وقت و نوبت خود، حتی در اَشکال خرد و کوچک که تجربه‌ی استبدادی را در زندگی روزمره ممکن می‌کند، تجربه کند. مسئله‌ی ای که فوکو نیز در زمانه‌ی خود به آن اشاره می‌کند. خود را یافتن در میان مردمی که ترامپ ترسیم و توصیف می‌کند نشانه‌ای از باور به وعده‌ای از جانب قدرت است که البته می‌تواند به شرایط بدتری منجر شود: نژادپرستی، زن‌ستیزی و تمام اشکال افراط‌گرایانه و وضعیت غیرعادی‌ای که در عادی‌ترین و روزمره‌ترین شکل ممکن گسترش پیدا می‌کند. این‌جاست که توصیه‌ی ساده و موجز فوکو، که سینما نیز می‌تواند برای برانداختن تصویر ترامپ از بهره‌بگیر در گوش‌مان طنین می‌اندازد: عاشق قدرت نشوید! (۸)

اما واکنش هالیوود چه خواهد بود؟ آیا محصولاتش را در مسیر ضروری و البته پر مخاطره‌ی کنشی ابهام‌زدا قرار خواهد داد و یا به بازنمایی رییس‌جمهور آمریکا همچون گذشته و به عنوان نماد منادی جهانی آزاد ادامه می‌دهد؟ سناریو البته تا حدودی مشخص است؛ شاهد مثال فیلم‌هایی در تاریخ سینماست که هر یک به شیوه‌ای احتمال رسیدن شخصی به مقام ریاست جمهوری را پیش‌بینی کرده‌اند. مانند ملاقات با جان دو (۱۹۴۱) اثر فرانک کاپرا، منطقه‌ی مرده¹⁴ (۱۹۸۴) اثر دیوید کراننبرگ، چهره‌ای در جمعیت¹⁵ (۱۹۵۷) از الیا کازان و یا حتی سیمپسون که در سینمای انیمیشن انتخاب ترامپ را در اپیزودی در سال ۲۰۰۰ تصور کرده بود. اما در این میان فیلمی وجود دارد که باید آن را بارها و بارها دید. فیلمی که از تکرار و سوسه‌ی مونتاز به ظاهر زیرکانه‌ی اشتباهات مضحک ترامپ (به راستی که تاثیر انتقادی احمق جلوه دادن ترامپ پوچ و احمقانه است) و ردیف کردن مستندات و دلایلی که قصدش متقاعد کردن متقاعد شدگان است جلوگیری خواهد کرد (به نظر می‌رسد مایکل مور هم در مستند *Trump Land* از این شیوه اجتناب کرده است). فیلم مورد نظر، همشهری کین است که از قضا اثر سینمایی مورد علاقه‌ی ترامپ نیز هست و در جریان کمپین انتخاباتی‌اش برای او بسیار الهام‌بخش بوده است. صحنه‌پردازی اجلاس ملی جمهوری خواهان در ماه ژوئیه ۲۰۱۶ به همراه نمایش عظیم و شکوهمند ترامپ در پشت میز در حال ایراد نطق افتتاحیه، مشخصاً برآمده از صحنه‌ی معروفی است که در آن چارلز فوستر کین به شدت به رقیبانش حمله می‌کند و آرا و نظرسنجی‌های مخالفان خود را به سخره می‌گیرد (۹).

بی‌شک ترامپ نیز رزید خود را دارد. واژه‌ای مبهم و رازآلودی که کین در لحظه مرگش آن را به زبان آورد و مفهوم و معنایش از تمام کسانی که کین را می‌شناختند می‌گریزد. در فضایی مملو از ابهام و سردرگمی که انتخاب ترامپ برای مدتی طولانی ما را به آن دچار کرده بود، یکی از وظایف سینما این است که بتواند از کنار این موجود گریزپا با گام‌هایی بلند عبور کند و به نقطه‌ای برسد که ما دیگر از خود نپرسیم که واقعا رزید ترامپ چیست، و یا از آن مهمتر، مبدا ترامپ رزبادی در درون ما باشد.

¹⁴ The Dead Zone

¹⁵ A Face in the Crowd

- این مقاله در شماره ی ۱۰۲ نشریه ترافیک و در تابستان سال ۲۰۱۷ منتشر شده است.
Dork Zabunyan, *De quoi Donald Trump est-il l'image ?*, Trafic, n°102, été 2017, p. 4-15.

- منابع:

۱- مصاحبه با میشل فوکو با عنوان *Anti-Retro* در کایه دو سینما، شماره ۲۵۱-۲۵۲. اوت ۱۹۷۴.

۲- ویکتور کلمپرر، زبان رایش سوم (نسخه‌ی فرانسوی)، ص ۴۵-۴۹.

۳- همان، ص ۴۶.

۴- ژیل دلوز، تصویر- زمان (نسخه‌ی فرانسوی)، ص ۳۵۲-۳۵۳.

۵- همان، ص ۳۵۳.

۶- پالین کل (Pauline, Kael)، *Chroniques américaines*. ص ۲۱۵.

۷- ژک رانسیر، *Chroniques des temps consensuels*، ص ۴۲-۴۰.

۸- میشل فوکو، مقدمه نسخه انگلیسی ضد ادیب اثر دلوز و گتاری، ص ۱۳۶.

۹- در ویدئویی جالب توجه از ارول موریس ترامپ در مورد همشهری کین صحبت می کند:

<https://www.youtube.com/watch?v=aeQOJZ-QzBk>